فهرست

[ادامه روایت اول: داود ابن سرحان 2](#_Toc93405551)

[تخصیص روایت به موارد ضرورت 2](#_Toc93405552)

[استفاده وجوب از روایت: 2](#_Toc93405553)

[الغاء خصوصیت از روایت 2](#_Toc93405554)

[شمول روایت نسبت به مورد اخف 3](#_Toc93405555)

[قصد بدعت در روایت 3](#_Toc93405556)

[شمول روایت نسبت به اهانت 4](#_Toc93405557)

[روایت دوم: روایت عدم حرمت مبتدع 5](#_Toc93405558)

[روایت سوم: روایات جاهر به فسق 6](#_Toc93405559)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / اکرام و تحقیر

# ادامه روایت اول: داود ابن سرحان

دو بحث تکمیلی در استثنای اول ذکر شد. البته بحث اخیری که طرح شد در اینکه تعلیل تخصیص می‌زند یا اگر تعلیل هم نبود ما با قواعد انصراف این دلیل را از حالتی که تأثیر نمی‌گذارد یا تأثیر معکوس می‌گذارد جزئیاتی هم دارد که با مباحث امربه‌معروف و نهی از منکر می‌توان تکمیل کرد که اینجا نمی‌پردازیم از قبیل حالات شک و تردید و امثال آن.

## تخصیص روایت به موارد ضرورت

نکته تکمیلی دیگر اینکه یک انصراف دیگر هم در اینجا بعید نیست باشد و آن اینکه این «أَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلَ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ»[[1]](#footnote-1) اینها حداقل الزام اینها محدود به حد نیاز و ضرورت است. همین‌طور که ازنظر کسی که می‌خواهد اقدام کند واجب کفایی است. از طرفی واجب کفایی است و از طرفی کسی که اقدام می‌کند به‌قدر ضرورت اقدام می‌کند. و الا تا حدی که اقدام کرده و بیش از آن هم تأثیری ندارد از اینها منصرف است. از سویی کفایی است و از سوی دیگر هم به‌قدر ضرورت در هر مورد تجویز شده است.

## استفاده وجوب از روایت:

نکته دیگر هم اینکه اظهروا و اکثروا وجوب را افاده می‌کند و نه جواز. لذا وجوبی که استفاده می­شود وجوب کفایی و در حد ضرورت است جز در اظهروا البرائه که ممکن است بگوییم همه باید این را اعلام کنند و در حد کفایت و ضرورت است. اما در بقیه حتماً کفایی و به‌قدر ضرورت است.

سؤال: در مسائلی که خلاف عمومات است نمی‌توان گفت به‌قدر متیقن است؟

جواب: نه. باید هر مورد را ببینیم. باید به حد انصراف برسد. در اینجا انصراف بود.

سؤال: نسبت به همه

جواب: چند مطلب بود. مورد به مورد باید ببینیم وجه انصراف چیست؟ اگر قوی باشد که ظهور انصرافی درست کند منصرف است و الا نه.

## الغاء خصوصیت از روایت

نکته دیگر اینکه در روایت اکثار سب و وقیعه و اینها گفته شده ما گفتیم به خاطر تعلیل و اگر تعلیل هم نبود الغاء خصوصیت از جیزهایی که در همین ردیف باشد. قطع طمع او در اضلال و افساد کند. انواع اقدامات دیگر متصور می‌شود. اینکه او را تبعید کند. تمهیدی بیندیشد که اینجا نباشد. تعزیر کند مثلاً.

سؤال: یعنی دلیل اصل اینها مثال است؟

جواب: گفتیم یا تعلیل آنها را می‌گیرد یا به تنقیح مناط و اولویت انواع اقدامات دیگر برای جلوگیری قابل‌استفاده است.

## شمول روایت نسبت به مورد اخف

مطلب دیگر اینکه علاوه بر اینها اگر در میان 20 راه بعضی اثر دارد و بعضی نه. انصراف می‌گوید آنکه اثر دارد را بگیر و آنکه ندارد نگیر. اگر همه اثر دارند مخیر است. اگر درجات متفاوت است باید به آنکه مخفف است و محذور کمتر دارد تمسک کرد.

سؤال: روایت آیا منحصر به این‌هاست

جواب: ما به‌قدر ضرورت باید به این راه‌ها تمسک کنیم. اگر منحصر است همان و اگرچند تاست باید درجه آنها را ببینیم. اگر هم‌درجه‌اند تخییر و اگر یکی اخف است باید همان را گرفت. شبیه باب تزاحم است. شما اقدام تند را می‌توانید انجام دهید یا اقدام اخف. اگر اخف اثر کند بعید است به اشد بتوان رجوع کرد. این هم انصراف است. اینها احکام عقلی بر فهم روایت است. اگر روایت را به هرکسی بدهید می‌گوید من می‌توانم خانه‌اش را خراب کنم و هم می‌توانم با قفل زدن او را باز دارم. هر دو را می‌توانم؟ خیر باید اخف را انجام دهم. پس وجوب کفایی به حد ضرورت است و جایی که چندراه باشد قدر ضرورت و اخف را باید انتخاب کند. این چند قید اطلاق دلیل را محدود می‌کند این به خاطر این است که عقل می‌گوید همه اینها به خاطر آن جهت است.

سؤال: در این صورت در حد ضرورت می‌شود در حالت تزاحم می‌شود.

جواب: بله همین را می‌خواستم بگویم که روایت روحش باب تزاحم است.

سؤال: فرقی با بهتان پس نمی‌کند. بهتان هم در موارد تزاحم جاری بود.

جواب:بله. اگر کسی بهتان را هم بگوید که اینجا هست بازهم بهتان در چهارچوب قواعد تزاحم است و می‌گوید روح مسئله همین باب تزاحم است.

سؤال: شامل مسلمان و غیرمسلمان می‌شود؟

جواب: اهل ریب و بدع مقصود مسلمینی است که این‌طور است. منتهی حتماً شامل غیرمسلمان هم می‌شود. به خاطر اینکه تنقیح مناط و اولویت است. اگر نگوییم اهل الریب و البدع آنها را هم می‌گیرد می‌گوییم با تنقیح مناط آنجا را هم می‌گیرد. مقصود اولیه مسلمینی‌اند که دچار انحراف شده‌اند ضمن اینکه غیرمسلمان هم مشمول همین حکم است .

سؤال: اولویت‌دارند؟

جواب: تنقیح مناط یا فحوا است.

## قصد بدعت در روایت

نکته بعد اینکه اینجا مقصود اهل ریب و بدعت به معنای مطلق است یا اینکه ظهور لفظی و انصرافی به کسانی است که در مقام اضلال و گمراه‌سازی دیگران برمی‌آیند. در این مقام‌اند. ممکن است کسی تردیدی دارد و ممکن است کسی متوجه شود از او یاد بگیرد ولی او درصدد گمراه‌سازی نیست. بعید نیست بگوییم روایت این را نمی‌گیرد. مجموعه قرائن سیاق و چیزهای لبی ممکن است بگوییم روایت را منصرف می‌کند به کسانی که تردید افکنی می‌کنند و با قصد در مقام تردید افکنی هستند.

سؤال: ممکن است کسی قصد ندارد ولی تأثیر می‌گذارد

جواب: بله. گاهی کسی اعتقادی دارد و تأثیری ندارد گاهی کسی اعتقادی دارد و بیان می‌کند و تأثیر می‌گذارد ولی قصد ندارد و صورت سوم اینکه با قصد اقدام می‌کند. صورت دوم که قصد و غرض ندارد ولی موجب تقویت آنها شده. ما مدعی هستیم قسم اول که خارج از روایت است قسم دوم هم بعید نیست منصرف باشد

سؤال: قسم دوم متفاوت است و بستگی دارد چه میزان اثر گمراهی داشته باشد.

جواب: بله. باید ببینیم نکته اصلی قصد اضلال است یا اینکه اثر اضلال ولو قصد نباشد.

سؤال: کیلا یطمعوا ممکن است به قصد نزدیک باشد

جواب: بله طرف مقابلش ممکن است بگوییم اصل بازدارندگی اوست ولو قصد نباشد.

## شمول روایت نسبت به اهانت

نکته اخیر اینکه در همه اینها دنبال این بودیم که اهانت و توهین حرام است و اولین استثنا اهل ریب و بدع بود و اولین دلیل اینجا بود. اولین دلیل دلیل خوبی است. اگر ما اطلاقی در حرمت اهانت داشته باشی که این‌طور انسان‌ها را بگیرد این دلیل به‌خوبی آن اهانت و توهین را شامل می‌شود چون از طرفی خود اینها سب و القول فیهم و الوقیعه انواعی از اهانت است و سایر انواع اگر در همین سطح باشد الغاء خصوصیت می‌شود بلکه باملاحظه تعلیل بیش از این هم شامل می‌شود. انواع اهانت را یا لااقل اهانت‌هایی در همین طراز را می‌گیرد. بلکه واجب است و استثنای حکم اهانت می‌شود.

سؤال: آیا اینها مثال است؟

جواب: حتماً با تعلیل موارد دیگری که در این طراز باشد را می‌گیرد.

سؤال: روایت مخصص است یا نه؟

جواب: بله. آنچه متیقن است مخصص بودن در حد این انواع از اهانت است

سؤال: هدف هم قید دوم

جواب: بله. کفایی بودن و بقیه هم هست

سؤال: روایت در مقام تزاحم است و شامل مراتب بالاتر توهین هم می‌شود

جواب: روایت نمی‌شود بلکه قواعد عام تزاحم شامل آنها می‌شود.

# روایت دوم: روایت عدم حرمت مبتدع

دلیل دوم برای این استثنا که قاعده عامه‌ای را هم افاده می‌کند روایت ابوالبختری است. این روایت در ابواب عشرت باب 154 است و اصلش از قرب الاسناد است. این روایت دومین دلیل اصل ما است که صفحه414 مکاسب محرمه آقای عابدین زاده هم آمده است.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ صَاحِبُ‏ هَوًى‏ مُبْتَدِعٌ وَ الْإِمَامُ الْجَائِرُ وَ الْفَاسِقُ الْمُعْلِنُ بِالْفِسْقِ.» [[2]](#footnote-2)‏

مباحثی که به‌تناسب غیبت طرح شده به آنها نمی‌پردازیم. آنچه می‌شود به‌عنوان استدلال گفت این است که اولین آنها صاحب هوی مبتدع است که حرمتی ندارد بنابراین می‌توان به او اهانت کرد و استثنا را به این دلیل مستند کرد. در این روایت چند جهت بحث است که استدلال را خیلی سست می‌کند.

یکی اینکه سند ندارد. هم قرب الاسناد که بحث شده و هم ابی البختری است که تضعیف دارد نجاشی گفته کذاب است. وهب ابن وهب ابی البختری تضیعف شده است. کشی هم نقل کرده از فضل ابن شاذان ‌که من اکذب البریه. پس سند ندارد.

بحث دوم در دلالت روایت است که روایت می‌فرماید اینها حرمت ندارند و اولینش صاحب هوی مبتدع است. ممکن است کسی خدشه کند که لیس لهم حرمه اطلاقش قابل‌قبول نیست. حرمت جان و مال و آبرو و امثال این‌هاست و در اینجا بخواهیم اطلاقش را بپذیریم معنایش همان است که در کیلا یطمعوا و القول فیهم گفتیم یعنی مال و جان و آبرویی ندارد. پس عمومی ندارد مگر اینکه اطلاقی دارد مگر اینکه کسی نکره در سیاق نفی را استفاده عموم کند. عموم هم باشد یقین داریم عمومش مقصود نیست. اما در نقطه مقابل ممکن است کسی جواب دهد به دو وجه:

1. اینجا اطلاق نیست عموم است: لیست لهم حرمه. عموم که باشد هر جا می‌دانید مشمول نیست نیاورید اما بقیه چیزها وارد دلیل می‌شود ازجمله اهانت. آنکه می‌دانیم سلب نشده ریختن خون است اما اینکه اهانت بشود یقین نداریم اطلاق نیست و عموم است. هر جا یقین داریم مشمول نیست کنار می‌گذاریم و در سایر موارد به عمومش تمسک می‌کنیم. اگر کسی بگوید لیست لهم حرمه عموم دارد. بله اگر کسی نکره در سیاق نفی را از ادات عموم نداند اشکال وارد نیست و الا وارد است.
2. به نظر می‌آید قدر متیقن از سلب حرمت همین جواز اهانت است. این اولین مرتبه است. حرمت ندارد حداقلش این است که می‌توان با او تند شد. این‌قدر متیقن است چیزی نیست که از دلیل بتوان آن را بیرون برد. قدر متیقن است. چیزی نیست که بگوییم روایت آن را نمی‌گیرد.

سؤال: فسق آشکار یعنی فقط گناهش را می‌توان گفت مثلاً حرمت غیبتش برداشته می‌شود

جواب: بحث کردیم. فسق آشکارش را بحث کردیم. هوی مبتدع غیبت را می‌گیرد و در همان محدوده ممکن است بگوییم. اهانت و تند شدن با او هم جزء متیقن‌های خطاب است نه اینکه مشکوک باشد. درجاتی از اهانت قدر متیقن است. بله اطلاقش را نمی‌شود گفت.

نکته دیگر هم هست که صاحب هوی مبتدع است و با روایت داود ابن سرحان متفاوت است چون در روایت داود ابن سرحان با قرائنی که داشت ظهور پیدا می‌کرد در کسی که درصدد است یا ضلالت او امتداد پیدا کرده اما اینجا عام‌تر است می‌گوید صاحب هوی مبتدع ولو اینکه درصدد اضلال نیست یا اضلالی بر او مترتب نمی‌شود. سؤال این است که اطلاق دارد و اعم است یا اینکه با قرائن حمل می‌شود بر کسی که کار او تأثیری دارد؟ ممکن است کسی بگوید این هم منصرف به صاحب هوی مبتدعی است که تأثیر دارد. و الا اگر در گوشه‌ای است و تأثیری ندارد.

سؤال: در روایت مبتدع به اسم فاعل ضبط کرده

جواب: بله دو نسخه می‌توان آورد. هوای مبتدع قید هوا می‌شود یا مبتدع به کسر است که صفت صاحب می‌شود.

سؤال: هوی مؤنث است و صفت صاحب است[[3]](#footnote-3)

جواب: بله. شامل کسی که اثری ندارد شاید نشود یا لااقل منصرف به‌جایی است که ظهور و بروز دارد.

# روایت سوم: روایات جاهر به فسق

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْمَجَالِسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَارُونَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ‏ بِفِسْقِهِ‏ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَ لَا غِيبَةَ».[[4]](#footnote-4)

این روایت و همه روایاتی که در جاهر به فسق آمده ممکن است دلیل بگیریم و بگوییم اهل ریب و بدع و کسانی که به اضلال می‌پردازند و سخنان ناروا و ناصحیحی را ملتزم‌اند همه مصادیقی از متجاهر به فسق‌اند و همین‌که می‌گوید ولو درصدد نشر نیست همه مصداق متجاهر به فسق‌اند. به استناد این روایت و امثال آن‌که درباره متجاهر به فسق‌اند شامل اصحاب بدع هم می‌شوند ولو تأثیری خیلی ندارند. منتهی با الغاء خصوصیت از حکم. لاحرمه له شامل اهانت یا مراتبی از آن می‌شود. یا با الغاء خصوصیت از غیبت که با آن‌همه مذمت جایز است انواعی از اهانت هم جایز می‌شود.

سؤال: ممکن است عطف خاص بر عام باشد و حرمت را عمومیتش را ذکر کنیم

جواب: بله. هر دو نوع را گفتیم یکی لاحرمه له قدر متیقن را باید بگیریم و انواع اهانت در قدر متیقن است و لفظ شاملش می‌شود و یکی هم روایاتی است که لاحرمه ندارد و غیبت فقط دارد. از آنها هم الغاء خصوصیت می‌کنیم در هر دو در سطح اهانت‌هایی در طراز غیبت نه بالاتر از آن.

سؤال: اذا جاهر الفاسق بفسقه انصراف به‌جایی دارد که تعمد دارد.

جواب: به همان اندازه‌ای که قبلاً بحث کردیم را می‌گوییم.

سؤال: از قید تعمد اهل ضلال و اینها هم درجایی است که قصد گمراهی داشته باشد

جواب: قصد بالذات نمی‌خواهد. اعلام حرف کرده ولو قصد اضلال ندارد. تجاهر به فسق است. قصد تجاهر را دارد نه قصد اضلال.

سؤال: این حرمت فقط در موضوعی که فسقش را بیان کنیم یا در تمام موارد؟

جواب: باید گفت قدر متیقن دارد و در همان چهارچوب است.

1. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج2، ص375.](http://lib.eshia.ir/11005/2/375/الدَّرَجَاتِ) [↑](#footnote-ref-1)
2. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص289، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب154، ح5، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/289/المعلن) [↑](#footnote-ref-2)
3. بعد از کلاس ذکر شد که هوی مونث نیست. [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص289، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب154، ح4، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/289/غيبة) [↑](#footnote-ref-4)